

فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی

س ۵ - ش ۱۵ - تابستان ۸۸

چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟

دکتر احمد خاتمی - علی جهانشاهی افشار

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

فردوسی به‌عنوان بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ادب فارسی از سوی شاعران پس از خود مورد تقلید قرار گرفته است. اما نکته مهم آن است که هیچ‌یک از این مقلدان نتوانسته‌اند اثری همسنگ شاهنامه در ارزش و اقبال عمومی بیافرینند. محققان دلایل گوناگونی چون برتری جنبه‌های ادبی (دوری از تراحم تصاویر، هماهنگی تصاویر با موضوع و ...) و مسائل تاریخی را در این خصوص برشمرده‌اند. اما جدای از موارد یادشده، می‌توان ضعف ساختاری این پهلوان‌نامه‌ها را نیز بر این دلایل افزود. نگارندگان بر این باورند که خروج منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه از ساختارهای حاکم داستان‌سرایی حماسی، سبب پذیرفته نشدن و عدم مقبولیت آنها در مقایسه با شاهنامه گردیده است. برای تبیین و اثبات این مدعا، ساختار داستانی دو منظومه پهلوانی پس از شاهنامه (برزنامه و جهانگیرنامه) بر اساس الگوی پراپ با ساختار داستان «رستم و سهراب»، که هر سه آنها بر پایه نبرد خویشاوندی شکل گرفته‌اند، مقایسه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ساختارگرایی، نبرد خویشاوندی، رستم و سهراب، برزو، جهانگیر.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۷/۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۸/۱/۳۰

Email: aJahanshahiafshar@gmail.com

مقدمه

«در چند دهه گذشته، هیچ گرایش نظری در علوم انسانی و علوم نظری به اندازه اصالت ساخت تأثیر نداشته است.» (پراپ ۱۳۶۸: ۷) و این تأثیر حاصل تحقیقات محققانی چون فردینان دو سوسور، رولان بارت، میشل فوکو و کلودی لوی‌استروس و با گستردگی معنایی اصطلاح ساختارگرایی، زیگموند فروید و کارل مارکس است.

ساختارگرایی روش جست‌وجوی واقعیت در روابط اشیاء منفرد است. در این روش محقق می‌کوشد تا پس از کشف و معرفی کوچک‌ترین واحد ساختاری، به روابط متقابل میان این واحدها و چگونگی ترکیب آنها پی ببرد. ساختارگرایان شیوه تجزیه و تحلیل ساختاری را در حوزه‌های گوناگون اجتماعی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و علوم ادبی به کار گرفتند. آنان در هر یک از این حوزه‌ها به الگوهای مشترک در میان اجزای مختلف و کشف روابط متقابل این الگوها دست یافتند، لوی‌استروس اسطوره‌های به ظاهر متفاوت را انواعی از شمار محدودی موضوع اساسی برشمرد. (ایگلتون ۱۳۸۳: ۱۴۳) و فریزر با پژوهش در جادو و دین به نزدیکی ساختاری فرهنگ‌های به ظاهر متفاوت اقوام گوناگون دست یافت.

از دیگر جلوه‌های الگوی مشترک، نبرد خویشاوندی در حماسه و داستان‌های پهلوانی است که در این باره نیز آنتونی پاتر تحقیقی جامع بر اساس هشتاد داستان نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان انجام داده است که از این میان چهار داستان رستم و سهراب (ایرانی)، هیلده براند و هادو براند (آلمانی)، کوکولین و کنلای (ایرلندی) و ایلیا مورمیث و سکلیک (روسی) بیش از سایر داستان‌ها در موضوع، جزئیات و ساختار به هم شبیه‌اند. (خالقی مطلق ۱۳۷۲: ۵۳)

چارچوب کلی داستان‌های یادشده بدین‌گونه است که پهلوانی به دور از شهر و دیار خود - بیشتر در غربت - ازدواج و پس از مدت کوتاهی همسر خود را

س ۵- ش ۱۵ - تابستان ۸۸ ————— چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۵۷
ترک می‌کند. حاصل این تزویج معمولاً پسری است که در غیاب پدر در خانواده
مادری پرورش می‌یابد و پهلوانی نام‌آور می‌شود و در جست‌وجوی پدر و یا به
قصد نبرد رهسپار سرزمین پدری می‌گردد و رویارویی او با پدر اغلب به طور
ناشناخته و همراه با درگیری است.

در زبان فارسی، پس از شاهنامه منظومه‌هایی مانند *برزونامه*، *جهانگیرنامه*،
بانوگشسپ‌نامه، *شهریارنامه*، *گشتاسپ‌نامه* و ... با موضوع نبرد خویشاوندی پدید
آمده است که در هر منظومه دو خویشاوند رویاروی یکدیگر قرار می‌گیرند.
در مقاله پیش‌رو، ضمن مقایسه ساختار دو داستان *برزونامه* و *جهانگیرنامه* با
ساختار داستان «رستم و سهراب» - که همگی بر پایه نبرد خویشاوندی شکل
گرفته‌اند - بر اساس الگوی پراپ چرایی عدم شهرت و مقبولیت دو منظومه
یادشده، بررسی می‌شود.

چارچوب نظری

ولادیمیر پراپ (۱۸۹۵-۱۹۷۰) از جمله کسانی است که دسته‌بندی و شناخت
ساختار قصه‌های فولکلوریک را موضوع اصلی کار خود قرار داد. کتاب
ریخت‌شناسی قصه‌های پریان که مهم‌ترین اثر او در این باره است، تأثیر قاطعی بر
ساختارگرایی و ساختارگرایی چون استروس، گرماس، برمون، بارت و تودورف
داشته است.^(۱)

نظر به تأکید بارت مبنی بر اینکه روش پراپ پایه تحلیل ساختاری متن است
(احمدی ۱۳۷۸: ۱۴۷) و اگر تحلیل ساختاری، موضوع یادشده را به مناسبات میان
اجزای تشکیل‌دهنده تفکیک می‌کند (پارکر ۱۳۸۳: ۲۱)، پس پراپ را نیز بایستی یک
ساختارگرا به شمار آورد، چرا که روش کار او شناخت و تعیین عناصر ثابت و
متغیر در قصه و کشف روابط متقابل این عناصر بود. وی با انتخاب یکصد قصه

از مجموعه قصه‌های افاناسیف و بررسی این قصه‌ها بر اساس رویدادهایشان به این نتیجه رسید که اگر چه در قصه‌های یادشده، شخصیت‌ها و افراد، گوناگون و پرشمارند، اما کارهایی که به وسیله آنها انجام می‌شود، از شمار مشخصی تجاوز نمی‌کند. وی کارهای شخصیت‌ها را به کوچک‌ترین واحد ممکن تجزیه کرد و آن را خویشکاری (کارکرد) - یعنی عمل هر یک از شخصیت‌های قصه از نظر اهمیتی که در مسیر قصه دارد - نامید. پراپ در فصل سوم اثرش نشان می‌دهد که تعداد خویشکاری‌های شخصیت‌ها در قصه‌های پریان کمتر از سی و یک عدد است. وی با تجزیه و تحلیل خویشکاری‌ها و شخصیت‌های قصه به چهار اصل کلی درباره قصه‌های مورد پژوهش خود دست یافت: ۱- کارکردها جدای از اینکه چه کسی و چگونه آنها را انجام می‌دهد، سازه‌های بنیادی و عناصر ثابت و تغییرناپذیر قصه‌اند. ۲- کارکردها در قصه‌های پریان محدود است. ۳- توالی این عناصر و کارکردها همیشه یکسان و یکنواخت است. ۴- تمام قصه‌ها از نظر ریخت و ساختار به یک تیپ اصلی تعلق دارند. (احمدی ۱۳۷۸: ۱۴۵ و پراپ ۱۳۶۸: ۵۳-۵۶)

نگارندگان در این پژوهش برآنند تا با تکیه بر نظریه پراپ، ساختار منظومه‌های پهلوانی *برزنامه* و *جهانگیرنامه* را با داستان «رستم و سهراب» مقایسه کنند و در صورت نیاز به توضیح درباره ریشه‌های اسطوره‌ای و حماسی هر یک از عناصر مشترک نیز بپردازند.

خلاصه داستان «برزنامه»^(۲)

منظومه حماسی *برزنامه* شامل ۳۵۰۰ بیت، از مهم‌ترین منظومه‌های حماسی است که به تقلید از *شاهنامه فردوسی*، در قالب مثنوی، به بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور، به زبان فارسی سروده شده است. این اثر منسوب به «عطاءبن

س ۵-ش ۱۵ - تابستان ۸۸ ————— چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۵۹
یعقوب‌ناکوک» معروف به «ناکوک» است. لحن ساده و حماسی، نزدیکی آن به شیوه بیان فردوسی، وارد نشدن عناصر سامی، استفاده اندک از واژگان عربی و مشابهت‌های زبانی میان *برزونامه*، *شاهنامه* و *گرشاسب‌نامه*، نشان از قدمت این منظومه دارد.

موضوع اصلی منظومه، شرح پهلوانی‌های «برزو» - پسر سهراب - و روایات مربوط به خاندان رستم است که در متن اصلی *شاهنامه* فردوسی نیامده است. سراینده در بخش آغازین آن که به تقلید از داستان رستم و سهراب ساخته شده است، بخشی از داستان سهراب را مطابق با متن *شاهنامه* فردوسی نقل کرده و سپس با مقدمه‌ای کوتاه و بدون ذکر مأخذ، به روایت داستان برزو پرداخته است. براساس این متن، سهراب پیش از نبرد با ایرانیان با دختری «شهرو» نام در سرزمین «سنگان» آشنا شده، وی را به همسری برگزیده بود. از این وصلت برزو زاده شد. شهرو، اصل و نسب برزو را از او پنهان داشت تا مبادا به کین‌خواهی پدر به جنگ رستم برود. افراسیاب چون در نبردی با رستم از چنگ او گریخته بود، به سرزمین سنگان رسید و با دیدن برزو، شیفته توانایی او شد. وی برزو را فریفت و به پیکار ایرانیان روانه کرد. برزو که در این نبرد به وسیله فرامرز به اسارت ایرانیان در آمده بود، در راه فرار از زندان با رستم رویارو می‌شود و ضمن شکست و آگاهی یافتن از نسب خود به جمع پهلوانان ایرانی می‌پیوندد. از این پس، شخصیت‌هایی وارد داستان شده‌اند که از برخی از آنان در *شاهنامه* نشانی نیست. به گفته صفا، مأخذ و اساس کار سراینده *برزونامه*، مانند داستان رستم، کتابی حماسی به نثر بوده و شاعر آن را با چنان مهارتی به نظم کشیده است که می‌توان آن را از نظر توجه به اصول حماسه‌سرایی و شیوه توصیف میدان‌های نبرد، زیباترین و بلندترین منظومه حماسی پس از *شاهنامه* دانست.

بخشی از منظومه *برزونامه* به سرگذشت «سوسن» رامشگر تورانی، اختصاص

۶۰ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ احمد خاتمی - علی جهانشاهی افشار
دارد که از سوی افراسیاب برای فریب و اسارت پهلوانان ایرانی به ایران آمد. سوسن به یاری «پیلسم» بسیاری از پهلوانان ایرانی را به اسارت سپاه افراسیاب درآورد. رستم، پس از آگاهی از این امر، به نبرد آنان رفت و پس از درگیری با سپاه افراسیاب، پهلوانان ایرانی را رها ساخت که این نبرد به جنگ افراسیاب و کی خسرو و شکست افراسیاب و اعطای درفش عقاب با ده هزار سپاهی و ولایت غور و هری از جانب کی خسرو به برزو منتهی شد. (صفا ۱۳۷۴: ۳۰۷-۳۱۱، افشاری ۱۳۷۸: ۹۳-۹۴، عطاءبن یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۱۱-۲۸ و رزمجو ۱۳۸۱: ۱۲۲-۱۲۳)

خلاصه داستان «جهانگیرنامه»

جهانگیرنامه، منظومه‌ای است حماسی، افزون بر شش هزار بیت در سرگذشت جهانگیر فرزند رستم در قالب مثنوی که در بحر متقارب مثنی محذوف سروده شده است. اشعار جهانگیرنامه از نظر فخامت و استواری در سراسر آن یکسان نیست. به نوشته ذبیح‌الله صفا بخش‌هایی از آن متعلق به اواخر قرن ششم، و به احتمال قوی‌تر، متعلق به اوایل قرن هفتم است، اما از سویی دیگر، با توجه به برخی عبارات و ترکیبات آن، به آثار قرون متأخرتر، از جمله آثار قرن نهم، همانند است.

سراینده در جای‌جای کتاب داستان‌ها را از قول «راوی» نقل کرده است. تکرار واژه راوی و اینکه گاه سراینده داستانی را نیمه تمام گذارده و داستانی دیگر را نقل کرده و باز به داستان قبل برگشته است، به سخن‌پردازی نقالان و قصه‌گویان شبیه است. ذکر موجوداتی مانند دیو و جادو، بیشتر با نام‌های عربی در جهانگیرنامه بیش از منظومه‌های حماسی کهن‌تر از آن است و داستان‌هایی مانند گرفتار شدن جهانگیر در طلسم و کیفیت رهایی او، کاربرد اصطلاحاتی مانند دعای «باطل‌السحر» آن را بیش و کم به حماسه‌های عامیانه - که بیشتر منثور

س ۵-ش ۱۵ - تابستان ۸۸ ————— چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۶۱
و پرداخته‌نقلان است - همانند کرده است. رستم در جهانگیرنامه بیشتر به
منادی‌یی می‌ماند که کافران را به یکتاپرستی فرا می‌خواند.

سراینده نخست به اجمال داستان رستم و سهراب را بر اساس شاهنامه بیان
کرده و سپس شرح داده است که رستم پس از مرگ سهراب از غم و اندوه بسیار
راهی کوه و بیابان شد و به سوی مازندران رفت. از اینجای داستان رستم برای
مدتی نزدیک بیست سال از سرزمین و کسان خویش دور افتاد، به بیشه‌زاری
رسید و در بیشه‌زار به دختر مسیحای عابد دل باخت و با او ازدواج کرد و چهل
روز در آنجا ماند. در ادامه، رستم روزی در شکارگاه با دیوی غواص‌نام روبه‌رو
می‌شود و پس از ماجرای او را می‌کشد. دختر مسیحا که از رستم باردار شده
است، کودکی به دنیا می‌آورد که نام جهانگیر بر او می‌نهند. جهانگیر در نوجوانی
یلی نیرومند می‌شود. مسیحای عابد او را با گروهی از مازندران به ایران گسیل
می‌دارد تا به خاندان خود، پهلوانان زابل، بپیوندد و ایرانیان را در جنگ با تورانیان
یاری دهد. افراسیاب (شاه توران) و هومان، جهانگیر را می‌فریبند و او مصلحت
می‌بیند که به جمع آنان بپیوندد و سپس در جنگ تورانیان با ایرانیان طی حوادثی
با پهلوانان ایران تن به تن نبرد می‌کند و پیروز می‌شود و آنان را در اردوی توران
به بند می‌کشد. هنگامی که در آوردگاه با زال، نیای خود، روبه‌رو می‌شود، خود را
به او می‌شناساند و تا پایان روز با هم فریب افراسیاب به طور صوری و
ظاهری کارزار می‌کنند، سپس پهلوانان ایران را از بند می‌رهاند و همگی سپاه
افراسیاب را در هم می‌شکنند، و جهانگیر به بارگاه کی کاووس راه می‌یابد. پس از
آن به وقایع گوناگون و شرح دلاوری‌های جهانگیر پرداخته شده است. ایرانیان
با سپاه سقلاب‌شاه می‌جنگند و به یاری جهانگیر پیروز می‌شوند و سقلاب دین
یزدان را می‌پذیرد. جهانگیر به مغرب‌زمین لشکر می‌کشد و با سپاه مغرب
می‌جنگد. داراب‌شاه، فرمانروای مغرب، از رستم - که سال‌هاست در مغرب‌زمین

اقامت دارد- یاری می‌خواهد و رستم و جهانگیر، بی‌آنکه یکدیگر را بشناسند، با هم می‌جنگند. رستم بر جهانگیر فائق می‌آید و خنجر می‌کشد تا او را بکشد. فرامرز، که از شیئه رخس، رستم را شناخته است، جهانگیر را به رستم می‌شناساند. رستم به سپاه ایران می‌پیوندد و با داراب‌شاه، که بت‌پرست است، می‌جنگند. با مرگ داراب‌شاه مغرب تسخیر می‌شود و رستم، سقلاب‌شاه را فرمانروای مغرب می‌کند. در پایان داستان روزی جهانگیر به شکار می‌رود، دیوی غافلگیرانه او را از کوه به پایین می‌اندازد و جهانگیر درمی‌گذرد. رستم در سوک او زاری می‌کند و مادر جهانگیر از این خبر جان می‌دهد. (صفا ۱۳۷۴: ۳۲۳-۳۲۴، افشاری ۱۳۸۶: ۴۹۷-۴۹۸ و رزمجو ۱۳۸۱: ۱۲۵-۱۲۸)

پس از آنکه با این داستان‌ها هر چند به شکل مختصر آشنا شدیم، اینک عناصر مشترک در منظومه‌های پهلوانی مشخص شده را بررسی می‌کنیم:

غیبت

در منظومه‌های مورد پژوهش، پهلوانی به طور اتفاقی از سرزمین خود خارج و به سرزمین بیگانه وارد می‌شود:

در داستان «رستم و سهراب»، پهلوان به عزم شکار از خانه خارج می‌شود و در نخجیرگاه پس از شکار و استراحت به خواب می‌رود. در این هنگام گروهی سواران آن مرز و بوم اسب او را که برای چرا رها شده بود، می‌ربایند. پهلوان (رستم) در جست‌وجوی اسب خود و پیگیری نشان پای آن به شهر سمنگان می‌رسد:

... غمی بود چون بارگی را نیافت سراسیمه سوی سمنگان شتافت
(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۱۹)

در *برزونامه*، گذر پهلوان (سهراب) که در پی یافتن اسبی مناسب و دلخواه خویش است، به سرزمین شنگان می‌افتد:

به سوی فسیله برون تاخت گو که پیدا کند بارگیری به دو

س ۵- ش ۱۵ - تابستان ۸۸ — چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۶۳
فسیله به شنگان بدی بیشتر شد آن جایگه گرد خورشیدفر
(عطاءبن‌یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۲۹)

در جهانگیرنامه، پهلوان ایران که از سوگ فرزند (سهراب) و اقدام خویش
اندوهگین است، سردرگم و بی هدف از زابل بیرون می‌آید و ناخواسته قدم به
سرزمین مازندران می‌گذارد:

تَهْمَتَن ز سوگ گرامی پسر تو گفتی که شناخت پا را ز سر
اِبَانَالَه و آه زاری کَنان ز زابل روان شد به مازندران
(مادح هراتی ۱۳۸۰: ۱۹)

ازدواج

در هر سه منظومه، پهلوان ناخواسته و به‌طور اتفاقی با دختری زیبارو روبه‌رو
می‌شود.

در برزوانه، پهلوان (سهراب) که در جست‌وجوی اسب به سرزمین شنگان
وارد شده بود، با دختری «شهر» نام برخورد می‌کند و به او مایل می‌گردد.

در این بود سهراب کز دور دشت یکی ماه‌پیکر بر او برگذشت
... به یک چشم کز دور او را بدید به دل مهر و پیوند او برگزید
(عطاءبن‌یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۳۰)

در داستان «رستم و سهراب» ملاقات با درخواست دختر (تهمینه) صورت
می‌گیرد که نیمه‌شب به بالین پهلوان می‌آید:

چون یک بهره از تیره شب درگذشت شباهنگ بر چرخ گردون بگشت
سخن گفتن آمد نهفتنه به راز در خوابگه نرم کردند باز
یکی برده شمعی معنبر به دست خرامان بیامد به بالین مست
پس پرده اندر یکی ماه‌روی چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۲۲)

در جهانگیرنامه، پهلوان (رستم) در سرزمین مازندران با دختر مسیحای عابد
ملاقات می‌کند:

به هر بیشه می‌گشت آن پهلوان سراسیمه مانند دیوانگان

... یکی روز در بی‌شهری رسید ز ناگه یکی ماه‌پیکر بدید
(مادح هراتی ۱۳۸۰: ۱۹)

در هر سه منظومه، پهلوان در دیار بیگانه با دختری که دیده است، ازدواج می‌کند. از مشخصه‌های کلی و مشترک این داستان‌ها این است که عروسان همه بیگانه‌اند و آشنایی پهلوان با آنها در مرز دو کشور یا در خاک کشور بیگانه صورت می‌گیرد^(۳) و بی‌آنکه پهلوان قصد ازدواج داشته باشد، حوادث داستان او را به این سمت سوق می‌دهند (مزداپور ۱۳۸۳: ۱۷۳-۱۷۴). مزداپور در جایی دیگر می‌نویسد که برخی از این عروسی‌ها یک رابطه جنسی ساده است که گاهی نیز منظور از آن تولد فرزندی است (مزداپور ۱۳۵۴: ۱۰۹) که البته این اعتقاد آشکارا در داستان رستم و سهراب درگفتار دختر(تهمینه) خطاب به پهلوان دیده می‌شود. در این داستان، دختر(تهمینه) که در پی شنیدن خصایل و برتری‌های پهلوان، نادیده عشق او را برگزیده و خرد را از بهر این عشق کشته است، نیمه‌شب به بالین پهلوان می‌آید^(۴) و خواهان کامیابی از او می‌شود، اما در دو داستان دیگر درخواست و ابراز اشتیاق از سوی پهلوان صورت می‌گیرد.

باتوجه به موارد یاد شده، نظر غالب این است که این گونه ازدواج‌ها یا در میان اقوامی مرسوم بوده که در شرف انتقال از حکومت مادرسالاری به حکومت پدرسالاری بوده‌اند (همان: ۹۹ و مینوی ۱۳۶۹: ۱۶ و ستاری ۱۳۷۳: ۱۲) و یا اینکه این اقوام هرگز دختر به بیگانه نمی‌دادند زیرا آنان را اعتقاد بر این بود که ویژگی‌های تباری و نژادی از طریق خون مرد منتقل می‌شود، از این رو، برای جلوگیری از آلوده شدن نژاد، دختران خود را به عقد بیگانه در نمی‌آوردند. (کریستن سن ۱۳۶۷: ۲۹۹، حمیدیان ۱۳۷۲: ۱۰۲ و اعتماد مقدم ۱۳۵۵: ۴)

فریزر برای این‌گونه موارد مسأله مادرتباری را مطرح می‌سازد؛ نظام اجتماعی‌یی که در آن تبار و نژاد به وسیله مادر تعیین و مالکیت نیز از همان طریق

س ۵- ش ۱۵ - تابستان ۸۸ — چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۶۵
منتقل می‌شود. البته وی اذعان می‌دارد که در این گونه نظام‌ها، مادر تباری به هیچ
وجه به معنی مادرشاهی نیست. (فریزر ۱۳۸۳: ۴۳۰-۴۴۰)

در هر سه داستان، برای تزویج، عقدی نیز مطابق رسم و آیین برگزار می‌گردد.
در داستان «رستم و سهراب»، در همان شب موبدی برای این امر فراخوانده
می‌شود^(۵):

بفرمود تا موبدی پره‌نر بیاید بخواهد ورا از پــــدر
بدان پهلوان داد آن دخت خویش بدانسان که بودیش آیین و کیش
(فردوسی ۱۳۸۶: ۸۰)

در *برزنامه*، پهلوان (سهراب) دختر (شهره) را به خیمه خود می‌آورد و پس از
وعده‌های نیکو، به رسم ملوک عجم او را عقد می‌بندد:

به خیمه درآورد و بنشانند شاد فراوان بدو نیکوی وعده داد
پس آنگه گرفتش به لوزینه دست به رسم ملوک عجم عقد بست
به مهر معین به دین درست رخ خاطر از گرد اندوه شست
(عطاءبن یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۳۰)

در *جهانگیرنامه*، پهلوان (رستم) پس از درخواست ازدواج خود با دختر
مسیحای عابد و موافقت مسیحا، با او مطابق رسم و آیین ازدواج می‌کند:

ببستند عقد مه دلنواز به آیین و دین با گو سرفراز
سپردند دختر بدان پهلوان از آن شاد شد پهلوان جهان
(مادح هراتی ۱۳۸۰: ۲۵)

رفتن پهلوان و ترک همسر

در بیشتر قصه‌هایی که در آن جنگ پدر و پسر اتفاق می‌افتد، پهلوان قصه در دیار
غربت با زنی - که مادر فرزند او خواهد شد - ملاقات می‌کند و بلافاصله پس از
ازدواج با او، سرزمینش را ترک می‌نماید (مینوی ۱۳۶۹: یج). در این گونه داستان‌ها
رفتن مرد از پیش زن معمولاً به دلایل گوناگونی مانند حضور در جنگ،
بازرگانی، ماجراجویی و . . . مکرر دیده می‌شود. (پاتر ۱۳۸۴: ۱۱) و مطابق آیین

ازدواج برون‌مرزی، فرزند که به خانواده مادری تعلق دارد نزد مادر باقی می‌ماند. (خالقی مطلق ۱۳۷۲: ۶۴ و راوندی ۱۳۵۶: ۶۶۲)

برخی دیگر از پژوهندگان در این باره معتقدند که در دوران مادرسالاری، زندگی سربازی نوعی زندگی عادی به شمار می‌رفت و چه بسا پیش می‌آمد که فردی که در خدمت امیری یا بزرگی به عنوان پهلوان خدمت می‌کرد، به هر منظور مجبور به ترک سرزمین خویش به همراه امیر یا بزرگ مذکور شود و تا سالیان بسیار از خانواده خویش دور افتد و چه بسا که در این سالیان فرزند او بالیده و به جایگاه مردی و مردانگی رسیده و روزی ناشناس رو در روی پدر قرار گیرد. (خالقی مطلق ۱۳۷۲: ۵۳-۷۸ و پاتر ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۳۰)

در داستان «رستم و سهراب»، پهلوان (رستم) پس از اینکه شبی را در سمندگان به صبح می‌رساند، صبحگاه با یافتن اسب خود روانه ایران می‌شود و همسر خود را ترک می‌کند:

چو خورشید رخسند شده بر سپهر بیاراست روی زمین را به مهر
... بیامد سوی شهر ایران چو باد و زین داستان کرد بسیار یاد
(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۲۵)

در *برزنامه*، تنها از آمیزش پهلوان (سهراب) با دختر (شهره) سخن گفته شده و از اقامت او در سرزمین شنگان ذکری به میان نیامده است:

به پا خاست بر سانِ بادِ دمان به آب اندر آمد هم اندر زمان
بیامد سپه را به ایران کشید چنان بود رزمش که گوشت شنید
(عطاءبن‌یعقوب ناکوی ۱۳۸۴: ۳۲)

در *جهانگیرنامه*، پهلوان (رستم) پس از آنکه چهل روز را با خانواده همسر سپری می‌کند، روزی به عزم شکار به ساحل دریا پا می‌گذارد. در ساحل ماجرای رخ می‌دهد که پهلوان را به دیار مغرب می‌کشاند و سبب جدایی او از خانواده همسر می‌شود:

چهل روز رستم در آن خانه بود به شادی بر ماه فرزانه بود

س ۵-ش ۱۵ - تابستان ۸۸ — چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۶۷
یکی روز رستم ز بهر شکار ز منزل روان شد به دریا کنار
(مادح هراتی ۱۳۸۰: ۲۵)

دادن نشانی

پهلوان حین ترک سرزمین بیگانه، شیئی به عنوان نشانی به همسر خویش می‌دهد
و از آنجا که در جهانگیرنامه، جدایی پهلوان به طور ناخواسته و اتفاقی صورت
می‌گیرد، از دادن نشانی خبری نیست.

در داستان «رستم و سهراب»، پهلوان مهره‌ای به همسر خود می‌سپارد:

بدو داد و گفتش که این را بدار اگر دختر آرد ترا روزگار
بگیر و به گیسوی او بر بدوز به نیک اختر و فال گیتی‌فروز
ور ایدون که آید ز اختر پسر ببندش به بازو نشان پدر
(فردوسی ۱۳۸۶: ۲۵)

در برزونامه، نشانی، انگشتری بی است که پهلوان (برزو) به همسر خود

می‌دهد:

ز انگشت خود کرد خاتم برون بدو گفت کای سرو سیمین‌ستون
چو هنگام زادن درآید فراز ترا خود بدین خاتم آید نیاز
اگر آوری دختر ماه‌روی به مویش فروتاب زین نامجوی
اگر پور باشد بگردد دلیر به میدان درآید چو غرنده شیر
به انگشت او کن تو انگشتری مبادا که گردد ز دانش بری
(عطاءبن‌یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۳۱)

تولد نوزاد خارق‌العاده (قهرمان)

در هر سه منظومه، نوزاد - که در خانواده مادری متولد شده و در آینده قهرمان
داستان می‌شود - رشد و نبوغی خارق‌العاده دارد:

فردوسی در وصف نوزاد حاصل از تزویج رستم و ته‌مین چنین می‌گوید:

چو یک ماهه شد همچو یک سال بود برش چون بر رستم زال بود
چو یک ساله شد ساز مردان گرفت به پنجم دل تیر و چوگان گرفت
چو ده ساله شد زان زمین کس نبود که یارست با وی نبرد آزمود
(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۲۵)

شاعر در برزنامه در وصف تولد و بالیدن کودک چنین می‌آورد:

به فرمان یزدان جدا گشت از اوی دلفروز برزوی خورشیدروی
برش چون بر شیر و چهره چو خون قوی بازوانش چو ران هیون
به بالا بلند و به بازو قوی میان لاغر و ساعدش پهلوی
به شکل و به هیأت چو سهراب بود اگر چند چون قطره‌ای آب بود
(عطاءبن یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۳۲)

در جهانگیرنامه، نوزاد چنین وصف می‌شود:

به نازش سه دایه همی داد شیر ز شیر سه دایه نمی‌گشت سیر
... درآمد چو عمرش به سال سه پنج نبودی چو او در سرای سپنج
به دیدار چون رستم پیلتن به قامت چو سهراب لشکرشکن
(مادح هراتی ۱۳۸۰: ۸۴)

... چو بگذشت بر وی ده و پنج سال نبودی به گیتی مر او را همال
ز بن بر بکنندی درخت کهن شدی خیره از روی او انجمن
(همان: ۱۰۵)

داستان سنتی ما در خدمت خوارق عادات و امور برجسته است و داستان به سیر طبیعی وقایع کمتر توجه می‌کند و در عوض به وقایع، و حوادث برجسته و هیجان‌انگیز متمایل می‌شود. به همین دلیل درخواندن این گونه قصه‌ها پیوسته با امور خارق‌العاده و شگفت روبه‌رو می‌شویم (حمیدیان ۱۳۷۲: ۱۹). در بیشتر این قصه‌ها، کودک در مراحل مختلف جنینی، تولد و رشد و بلوغ، مقرون به شگفتی و عجایب است و قدرت خارق‌العاده‌ای دارد.

قهرمان خانه را ترک می‌کند

در بیشتر داستان‌های نبرد پدر و پسر، قهرمان (فرزند) پس از دریافت مشخصات پدر در جست‌وجوی او روانه می‌شود. در افسانه ایرلندی، کنلای با کشتی برای یافتن پدر خود به ایرلند می‌رود (خالقی مطلق ۱۳۷۲: ۸۵ و مختاری ۱۳۷۹: ۱۸۷). در داستان "ادیسه" اثر هومر - شاعر نامدار یونانی و متعلق به چهار یا پنج قرن قبل از میلاد - تلگونس به جست‌وجوی پدر از جزیره آندیا به شهر ایتاکا رفت

س ۵-ش ۱۵ - تابستان ۸۸ ————— چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۶۹
(وهمن ۱۳۴۷: ۳۲). در داستان ایلای پهلوان و شاهین از افسانه‌های حماسی
شوروی مربوط به قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی، شاهین فرزند ایلایا به سراغ پدر می‌آید.
(مختاری ۱۳۷۹: ۱۸۸)

در هر سه داستان، قهرمان چه در جست‌وجوی پدر و چه برای جنگ با
دشمن، سرزمین مادری را ترک می‌گوید و روانه شهر و دیار پدر می‌شود.
در داستان «رستم و سهراب» قهرمان پس از دریافت مشخصات پدر از مادر
خود، با سپاهی از جنگاوران روانه سرزمین پدر (ایران) می‌گردد تا با از میان
برداشتن شاه آن سرزمین، پدر را به جای او بنشانند:

برانگیزم از گاه کـــــــــا ووس را ز ایران ببرم پی طـــــــــوس را
به رستم دهم تاج و تخت و کلاه نشانمش بر گاه کاووس شاه
(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۲۶)

در *برزنامه*، قهرمان (برزو) که نیرنگ شیر بر او کارگر آمده با سپاهی گران
روانه جنگ با دشمن (پدر) می‌شود و تلاش‌های مادر برای آگاه ساختن او از
نیرنگ شیر و بازداشتن او از حرکت، مفید واقع نمی‌شود:

چو بشنید برزو دل پر ز کین کشیدش سپه سوی ایران‌زمین
(عطاءبن‌یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۶۷)

در *جهانگیرنامه*، اخترشناسان آینده‌ای روشن برای قهرمان - که با سرپرستی
پدر بزرگش پرورش یافته است - پیش‌بینی کرده‌اند مبنی بر اینکه او سپهدار
پادشاه سرزمین پدری می‌شود. از این رو، پدر بزرگ تصمیم می‌گیرد که قهرمان را
به سوی ایران رهسپار سازد تا به خویشان پدر بیوندد. قهرمان پیش از حرکت از
اصل و تبار خود جو یا می‌شود که پدر بزرگ این‌گونه به او پاسخ می‌آورد:

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| پدر باشدت رستم زابلی | که مشهور عالم شد از پردلی |
| ... بسی شادمان شد ز اصل و نژاد | در شادمانی به دل برگشاد |
| چنین گفت پس با مسیحای پیر | که هر کس که داری صغیر و کبیر |
| به من ساز همراه تا سوی ری | شتابم به نزدیک کاووس کی |

۷۰ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ احمد خاتمی - علی جهانشاهی‌افشار
... برون شد ز مازندران پهلوان به همراه دو صد نامدار جوان
(مادح هراتی ۱۳۸۰: ۱۰۶)

ورود شریر

در هر سه این داستان‌ها افراسیاب است که به صورت مستقیم و غیرمستقیم در نقش شریر ظاهر می‌شود.

در جهانگیرنامه شریر در پی آگاهی یافتن از ناپدید شدن جهان‌پهلوان ایران با لشکر کشیدن به این سرزمین وارد صحنه می‌شود (همان: ۸۳) و صحنه برخورد او با قهرمان زمانی است که قهرمان قصد پیوستن به سپاهیان ایران را دارد که به سپاه او برمی‌خورد و پس از زد و خورد با طلایه سپاه به نزد شریر آورده می‌شود.
(مادح هراتی ۱۳۲۵: ۱۱۴-۱۲۵)

در برزنامه ورود شریر به داستان هنگامی است که با جمعی از سپاهیان خود گریزان به سرزمین سنگان - محل سکونت قهرمان - رسید و در همین زمان است که قهرمان پس از درگیری کوتاهی به نزدش آورده می‌شود. (عطاءبن یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۳۳-۳۷)

در داستان «رستم و سهراب»، از تصمیم و آمادگی قهرمان (سهراب) برای لشکرکشی به ایران خبردار می‌شود و او از اینجا وارد داستان می‌شود. (فردوسی ۱۳۸۶: ۱۲۸)

شریر از احوال قهرمان خبر به دست می‌آورد

شریر که در هر یک از منظومه‌ها از توانایی‌های خارق‌العاده قهرمان حیرت‌زده شده است، می‌کوشد درباره او آگاهی و اطلاعاتی به دست آورد.

در جهانگیرنامه، قهرمان با طلایه سپاه شریر برخورد می‌کند و به شمشیر و کویال پهلوانان زیادی را از میان برمی‌دارد. شریر سواری به نام گروی زره را به نبرد او می‌فرستد و پس از شکست خوردن او هومان را به سوی قهرمان روانه می‌سازد تا به هر گونه که ممکن است او را با خود یار سازد. (مادح هراتی ۱۳۲۵: ۱۱۲-۱۲۰)

س ۵- ش ۱۵ - تابستان ۸۸ ————— چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۷۱
در *برزونامه*، شریر که گریزان وارد سرزمین قهرمان شده است با دیدن یال و
برز او شگفت‌زده می‌گردد، ابتدا رویین، پسرپیران، پیران و سپس گرسیوز را در
پی او می‌فرستد و او را به نزد خود فرا می‌خواند و قهرمان پس از رسیدن به نزد
شریر داستان زندگی خویش را برای او بازگو می‌کند. (عطاءبن‌یعقوب ناکوک ۱۳۸۴:
۳۳-۳۸)

در داستان «رستم و سهراب»، شریر به محض این که از تصمیم قهرمان مبنی
بر حرکت مطلع می‌شود، دو تن از سرداران نامی خود (هومان و بارمان) را با
سپاهی گزیده با او همراه می‌سازد که ضمن این که محرک قهرمان به سوی
اهداف شریرند، از نزدیک وضعیت او را نیز به شریر گزارش دهند. (فردوسی ۱۳۸۷:
۱۲۸)

اغواگری شریر

در هر منظومه شریر می‌کوشد تا با دادن وعده‌های تاج و تخت و کشور و ...
قهرمان را فریب دهد.

در *برزونامه*، قهرمان به نزد شریر فراخوانده می‌شود و شریر با وعده‌های
گوناگون، وی را فریب می‌دهد.

| | |
|---------------------------------|----------------------------|
| بیابسی ز من دولت و کام تو | به شاهی کشد این سرانجام تو |
| همان کشور و دخترم آن توست | همه لشکر من به فرمان توست |
| ز توران زمین تا به ماچین و چین | تو را شهریاران کنند آفرین |
| ... یکی سهمگن کار دارم بزرگ | کزان خیره گردد دو چشم سترگ |
| ... یکی مرد از ایران پدید آمدست | که بند یلان را کلید آمدست |
| ... کنون گر تو با او نبرد آوری | سرش را ز گردون به گرد آوری |
| تو را باشد این لشکر و بوم و بر | ز دریای چین تا به مرز خزر |

(عطاءبن‌یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۳۸-۳۹)

در *جهانگیرنامه*، شریر به قهرمان که در هنگامه جنگ شریر با ایرانیان وارد
سپاهیان او شده، این گونه وعده می‌دهد:

اگر سر در آری به فرمانان من
سرت بر فرازم ز توران سپاه
چو گیرم سر تخت ایران به کام
به شاهی نهم بر سرت افسری
به من خویش گردی و شادی کنی
به ایران‌زمین کدخدایی کنی
(مادح هراتی ۱۳۲۵: ۱۳۰)

در داستان «رستم و سهراب»، شریر دو سردار خود را با هدایای بسیار به سوی قهرمان روانه می‌کند و در نامه‌ای که برای او (قهرمان) فرستاده است، با چرب‌زبانی و وعده‌های دلپذیر، او را می‌فریبد:

به پیش اندرون هدیه شهریار
... یکی نامه با لابه و دلپسند
که گر تخت ایران به چنگ آوری
از این مرز تا آن بسی راه نیست
فرستمت چندان که خواهی سپاه
ده اسب و ده استر به زین و به بار
نیشته به نزدیک آن ارجمند
زمانه بر آسایند از داوری
سمنگان و ایران و توران یکیست
تو بر تخت بنشین و بر نه کلاه
(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۲۹)

در حالی که در چند بیت قبل، خطاب به دو سردار خویش از تصمیم خود مبنی بر کشتن قهرمان سخن می‌گوید:

چو بی رستم ایران به چنگ آوریم
وزان پس بسازیم سهراب را
جهان پیش کاووس تنگ آوریم
بیندیم یک شب بر او خواب را
(همان)

قهرمان تسلیم فرمان‌های شریر می‌شود

در هر منظومه قهرمان که از هدف و نیت شریر آگاهی ندارد، با شنیدن وعده‌های دلپذیر شریر برای همکاری با او موافقت می‌کند:

در داستان *برزنامه*، قهرمان پس از این که وعده‌های فریب‌آمیز شریر در او کارساز می‌شود:

چنین داد پاسخ به افراسیاب
... که گر دل بر این کار پر کین کنم
که شاها از این کار چندان متاب
مر آن مرد را خشت بالین کنم

س ۵-ش ۱۵-تابستان ۸۸ ————— چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۷۳
... همه بومشان جمله ویران کنم کنام پلنگان و شیران کنم
(عطاءبن‌یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۴۰)

در داستان جهانگیرنامه، قهرمان پس از شنیدن وعده‌های تطمیعی و نیز تهدیدآمیز شریر، ابتدا تظاهر می‌کند که به قصد تجارت از جرجان خارج شده؛ اما خیلی زود برای همراهی با شریر آمادگی خود را اعلام می‌کند:

غلام شهنشاه توران منم کمر بسته جنگ ایران منم
(مادح هراتی ۱۳۲۵: ۱۳۱)

در داستان «رستم و سهراب»، قهرمان با مشاهده هدایای شریر و دریافت نامه او، بی‌درنگ به سوی ایران حرکت می‌کند؛ امری که موافق خواست شریر است:
چنین نامه و خلعت شهریار بردند با ساز چندین سوار
جهانجوی چون نامه او بخواند از آن جایگه تیز لشکر براند
(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۳۰)

یاربگر دروغین

در هر سه منظومه، شریر برای دستیابی به مقاصد خویش، بعد از فریب قهرمان، سپاهیان خود را برای همکاری با او همراه می‌سازد و از قهرمان به عنوان وسیله‌ای برای شکست دشمن دیرینه خویش استفاده می‌کند. به این منظور، در هر سه منظومه دو تن از سرداران نامی خود، هومان و بارمان، را مأمور همکاری با قهرمان می‌کند تا ضمن تحریک و تشویق او علیه ایران، در مواردی از شناخت و آشنایی متقابل قهرمان با پدر و خویشانش جلوگیری کنند که در داستان «رستم و سهراب» این امر حاصل می‌شود.

مقابله آغازین

در هر سه منظومه قهرمان موفق می‌شود در اولین برخورد و رویارویی طلایه، مرزبانان و پیشاهنگان دشمن را شکست دهد و فرد یا افرادی از سپاهیان دشمن را نیز به اسارت درآورد:

در داستان «رستم و سهراب»، قهرمان به دژ مرزی دشمن می‌رسد و پس از نبرد با دو تن از پهلوانان حافظ دژ، یکی را اسیر و دژنشینان را وادار به ترک دژ می‌کند. در ادامه نیز پس از آنکه دایی قهرمان - که برای شناساندن قهرمان و پدرش به یکدیگر همراه او شده بود - کشته می‌شود، قهرمان آشفته و خشمناک بر اردوی دشمن می‌تازد و چنان رستخیزی در لشکریان دشمن ایجاد می‌کند که جملگی پهلوانان از چنگال او می‌گریزند و به جهان‌پهلوان خویش پناه می‌برند. در *برزنامه*، طوس و فربرز از سوی پادشاه مأمور درهم کوبیدن لشکر قهرمان در مرز می‌گردند، اما این دو قبل از آنکه کاری از پیش ببرند به اسارت قهرمان درمی‌آیند.

در *جهانگیرنامه*، قهرمان که فریب شریر در او مؤثر افتاده و به سپاهیان او پیوسته است، هر روز به میدان می‌آید و پهلوانی از پهلوانان دشمن را به خم کمند گرفتار می‌سازد.

پرس و جو

در هر یک از سه منظومه دربارهٔ هویت و توان قهرمان و پهلوان پرس و جو می‌شود و به هر یک از طرفین دربارهٔ دیگری اطلاعاتی داده می‌شود. هر یک از این دو پهلوان نیز می‌کوشند دربارهٔ دیگری آگاهی‌هایی به‌دست آورند که در این باره پهلوان دشمن در دو داستان، مخفیانه به اردوی قهرمان می‌رود تا از نزدیک از هویت قهرمان خبر بگیرد. از دیگر تلاش‌ها در این راستا نام‌پرسی و افشای نام است و معمولاً حریفان با بیان نام خود و رجزخوانی و برشمردن هنرها و فضایل خود برای تضعیف روحیه هم‌اورد خود می‌کوشیدند و در این میان در مواردی نیز برخی پهلوانان از افشای نام خود خودداری می‌کردند.

توجه به یک اعتقاد خرافی مبنی بر اینکه «نام» جزئی از وجود فرد است و آگاهی یافتن دشمن بر نام شخص به مثابه تصرف بخشی از وجود اوست، سبب

س ۵-ش ۱۵-تابستان ۸۸ ————— چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۷۵
شده است که در برخی موارد، پهلوانان در مقابل پهلوان قوی‌تر از خود از افشای
نام خودداری کنند. (مینوی ۱۳۶۹: یج و فروید ۱۳۴۹: ۸۱)

در داستان «رستم و سهراب» با وجود پافشاری‌های مکرر قهرمان، پهلوان (و
در واقع پدر قهرمان) نام خود را افشا نمی‌کند:

من ایدون گمانم که تو رستمی گر از تخمه نامور نیم می
چنین داد پاسخ که رستم نیم هم از تخمه سام نیم نیم
(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۷۰)

البته در اینجا اعتقادی وجود دارد که علت کتمان نام از سوی پدر را تلاش
ایرانیان دوستدار سرافرازی جهان‌پهلوان برای سرپوش نهادن بر شکست پهلوان
محبوب خویش می‌داند. (رستگار فسایی ۱۳۶۹: ۵۳۶)

در جهانگیرنامه نیز پهلوان (پدر قهرمان) از افشای نام خود، خودداری کرده و
خود را «قاتل رزمجو» معرفی می‌کند:

به رستم چنین گفت کای نامدار بکن نام خود پیش من آشکار
بگفتا منم قاتل رزمجوی که هر کس کند رزم من آرزوی
چنانش فرستم به آرامگاه که دیگر نیاید به آوردگاه
(مادح هراتی ۱۳۸۰: ۲۹۳)

اما در مقابل، قهرمان نام خود را افشا می‌نماید:

بگفتا جهانگیر نام من است سر چرخ گردان به دامن است
(همان)

در برزنامه با وجود این که پهلوان (که در حقیقت پدر قهرمان است) نام
قهرمان (فرزند) را در میدان جنگ جويا می‌شود و او نام خود را افشا می‌کند، اما
قهرمان هویت پهلوان را در برگشت از میدان جنگ در اردوگاه خویش از شریر
جويا می‌شود که البته پاسخی دریافت نمی‌کند:

زمین را ببوسید [برزو] و با او نهان چنین گفت کای شهریار جهان
هماورد من کیست این شیرمرد که چون او ندیدم به دشت نبرد
چه نامست و از تخمه کیست او نباشد همانا چنین جنگجو

... بدو گفت افراسیاب آن زمان که بنشین و بگشای بند از میان
به خوردن نهادند سر را همه شبان و همان روز خورده رمه
(عطاءبن یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۷۷ - ۷۸)

نبرد قهرمان با پهلوان دشمن

قهرمان در هر یک از سه منظومه، سه مرتبه با پهلوان دشمن (که در حقیقت خویشاوند اوست) روبه‌رو شده و در نبرد سوم مغلوب او می‌گردد.

در داستان «رستم و سهراب»، رویارویی اول قهرمان با پهلوان، روز بعد از مرگ دایی خویش است که قهرمان در آن روز یک تنه بر سپاه دشمن یورش می‌آورد و در پایان حمله با پهلوان دشمن (در واقع پدر خویش) می‌آویزد و این مبارزه به یک زورآزمایی - بی‌آنکه هیچ یک از طرفین پیروز شوند - پایان می‌یابد. در نبرد دوم، پهلوان دشمن که مغلوب قهرمان شده با نیرنگ^(۶) از صدمه تیغ او رهایی می‌یابد^(۷) و سومین برخورد، نبردی است که قهرمان مغلوب و پهلوی او با خنجر پهلوان (پدر قهرمان) دریده می‌شود.

در *برزنامه* اولین رویارویی قهرمان با پهلوان دشمن (که در واقع پدربزرگ اوست) در میدان نبرد تن به تن است که در این نبرد پهلوان آسیب می‌بیند و در نبرد دوم، پهلوان دشمن - که در نبرد روز گذشته صدمه دیده است - سواری را با ساز و برگ جنگی خود به جای خود به جنگ قهرمان می‌فرستد و سومین رویارویی نیز زمانی روی می‌دهد که قهرمان در حال گریز از زندان دشمن در میانه راه با پهلوان برخورد می‌کند و در این نبرد است که قهرمان مغلوب می‌شود. در *جهانگیرنامه* نیز قهرمان و پهلوان دشمن (که در واقع پدر اوست) سه بار با هم نبرد می‌کنند که در نبرد سوم، قهرمان شکست می‌خورد.

انحراف از ساختار

شناخته شدن قهرمان

تا به اینجا هر سه داستان عناصر مشترک و مشابه و به طور کلی طرح داستانی

س ۵-ش ۱۵ - تابستان ۸۸ — چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۷۷
یکسانی دارند؛ اما در مورد اخیر است که انحراف در ساختار مشترک پدید می‌آید
که نقشی تعیین‌کننده در ساختار کل داستان دارد.

در داستان *برزونامه*، در نبرد سوم، قهرمان مغلوب دشمن (که در حقیقت پدر
اوست) می‌شود. پهلوان دشمن خنجر از نیام برمی‌کشد تا سر او را از تن جدا کند
که فریاد به موقع مادر قهرمان و معرفی او به پهلوان، قهرمان را از هلاک می‌رهاند.

| | |
|----------------------------------|------------------------------|
| بر او چیره شد رستم شیرزاد | بر آورد بازو به کردار باد |
| مر او را به بر زد بیفشرد سخت | بیفکندش آنگه چو شاخ درخت |
| بر آورد زد بر زمینش ز کین | تو گفستی بلرزید روی زمین |
| چو شیرینی نشست از بر نامور | بدان تا ز کینه ببردش سر |
| ... نگه کرد مادرش او را بدید | که رستم بخواهد سرش را برید |
| بیامد دوان تا به آورد گاه | چنین گفت با رستم کینه‌خواه |
| ... تو را او نبیره‌ست و هستی نیا | بر او دل چه داری پر از کیمیا |

(عطاء بن یعقوب ناکوک ۱۳۸۴: ۱۴۷-۱۴۸)

در *جهانگیرنامه* نیز پهلوان دشمن (و در واقع پدر قهرمان) بر قهرمان فائق
می‌آید و در لحظه‌ای که قصد کشتن او را دارد، اسب پهلوان شیهه می‌کشد، شیهه
اسب را فرزند دیگر پهلوان - که در لشکر قهرمان است - می‌شناسد و با
شناساندن قهرمان به پهلوان (پدر)، او را از خنجر تیز رهایی می‌بخشد:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| بر آورد آواز کای پهلوان | بیندیشش از داور داوران |
| جهانگیر فرزند دل‌بند توست | ز نسل تو و پشت و پیوند تست |

(مادح هراتی ۱۳۸۰: ۲۹۸)

اما در داستان «رستم و سهراب»، قهرمان و پهلوان (و در واقع پدر) برای
یکدیگر ناشناخته می‌مانند و پهلوی قهرمان به خنجر پهلوان دریده می‌گردد و
آشنایی بعد از وقوع فاجعه صورت می‌گیرد:

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| سرافراز سهراب با زور دست | تو گفستی سپهر بلندش بیست |
| غمی گشت، رستم بیازید چنگ | گرفتش بر و یال جنگی پلنگ |
| ...زدش بر زمین بر به کردار شیر | بدانست کو هم نماند به زیر |
| سبک تیغ تیز از میان برکشید | بر شیر بی‌داردل بردرید |

(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۸۵)

همان‌طور که گفته شد، در داستان «رستم و سهراب»، قهرمان در پایان داستان کشته می‌شود و در دو منظومه *برزنامه* و *جهانگیرنامه*، قهرمانان در آخرین لحظات از مرگ رهایی می‌یابند. این موضوع با آنچه که در ریخت‌شناسی قصه‌های پریان آمده است، در تضاد است. بدین‌صورت که کودکان چنان به ریخت و ساختار قصه‌های پریان انس می‌گیرند که هر گونه انحراف از ساختار قصه را متوجه می‌شوند و حتی می‌توان از آنها خواست که پایان قصه‌ای ناتمام را تکمیل کنند و آنها بنا بر ساختاری که بدان مانوس گشته‌اند، قصه را به پایان می‌برند. (پراب ۱۳۶۸: ۱۲)

نتیجه

ساختارگرایانی از جمله لوی استروس و پراب بر این باورند که قصه‌گویان از الگوهای نهفته در متن که امری فوق‌آگاهی آنها و فرا انسانی است، آگاهی ندارند و به همین منظور نمی‌توانند از الگوی کلی خویشکاری‌ها بیرون روند. افزون بر این، ساز و کار ذهن آدمی نیز به گونه‌ای است که نمی‌تواند الگویی را که به آن خو گرفته است، به آسانی تغییر دهد و یا رها نماید.

نظر به این موضوع، نجات یافتن قهرمان در دو داستان *برزنامه* و *جهانگیرنامه* به عنوان انحرافی آگاهانه و تغییر خویشکاری تعمدانه در پایان داستان سبب انحراف از ساختاری شده است که ذهن شنوندگان مختلف در طول قرون متمادی به آن خو گرفته بود. از این رو، دو داستان *برزنامه* و *جهانگیرنامه* با وجود داشتن عناصر مشترک بسیار (غیبت، ازدواج، رفتن پهلوان و ترک همسر، نشانی، تولد نوزاد خارق‌العاده (قهرمان)، ترک خانه از سوی قهرمان، ورود شریر، خبرگیری شریر از احوال قهرمان، اغواگری شریر، تسلیم شدن قهرمان به فرمان‌های شریر، یاریگر دروغین، پرس و جو، نبرد قهرمان با پهلوان دشمن) با داستان «رستم و سهراب»، نتوانستند به مقبولیتی همگانی و مشابه با این داستان دست یابند.

پی‌نوشت

(۱) البته انتقاداتی نیز به روش پراپ وارد شده است. «پراپ و پیروانش را به این متهم ساخته‌اند که در جست‌وجوی شکل (فرم)، محتوا را فراموش کرده‌اند. از همین روست که لوی اشتراوس واژه تحقیرآمیز «شکل‌گرا» را به کار می‌برد» (مارتین ۱۳۸۶: ۷۰). برخی نیز به او خرده گرفته‌اند که برخی کارکردهای قصه را در مقولات نامربوط گنجانده است (دلشوا ۱۳۸۴: ۱۶-۱۷). «پراپ در جست‌وجوی شاه‌فرم گروهی از حکایات، هرگز جست‌وجویش را تا آنجا ادامه نداد که بپرسد یک کارکرد معین چه واکنشی را در مخاطبان یک قصه برمی‌انگیخته است.» (اسکولز ۱۳۸۳: ۱۰۳)

(۲) به دلیل آشنایی خوانندگان با داستان «رستم و سهراب» و نیز جلوگیری از به دراز کشیدن کلام از ذکر خلاصه آن خودداری شد.

(۳) پانوف برون‌همسری را قاعده و دستورالعملی می‌داند که براساس آن فرد نمی‌تواند همسر خود را از درون گروهی که به آن تعلق دارد، انتخاب کند. این گروه که باید کاملاً مشخص شود تا مفهوم فوق معنا پیدا کند، می‌تواند یک گروه خویشاوندی، یک گروه اقلیمی و یا گروهی باشد که افراد آن پایگاه یکسانی دارند. (پانوف و پرن ۱۳۸۲: ۱۲۰)

(۴) یکی از نموده‌های زن‌سالاری یا مادرسالاری، پیش‌قدمی زنان و به عبارت دیگر، خواستگاری از سوی زن به جای مرد است. (روح‌الامینی ۱۳۷۷: ۱۶۷)

(۵) ابیات مربوط به آیین تزویج را پژوهشگرانی چند الحاقی دانسته‌اند. در شاهنامه تصحیح خالقی مطلق نیز ابیات یادشده الحاقی به شمار آمده‌اند. گویا پژوهشگران گذشته چون مینوی به عدم تعلق ابیات مذکور به شاهنامه اعتقاد داشته‌اند. او در مقدمه داستان «رستم و سهراب» خود این الحاقات را متأثر از آیین اسلام می‌داند و چنین استدلال می‌کند که بدین وسیله خواسته‌اند مولود این تزویج، حرامزاده نباشد. وی ادامه می‌دهد که اصولاً در ازدواج‌های برخی جوامع باستانی فقط رضایت دو طرف کافی است. (مینوی ۱۳۶۹: بچ)

۸۰ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ احمد خاتمی - علی جهانشاهی‌افشار
(۶) امیدسالار بر این باور است که فریبکاری رستم در رویارویی با سهراب همچون
حیله‌گری اودیسیوس در اودیسه دلیل کامل بودن ویژگی‌های پهلوانانه بوده و نشان
ناجوانمردی نیست. (امیدسالار ۱۳۸۱: ۸۹)

(۷) رستگار بر این باور است که رستم در حقیقت در همین نبرد به دست پهلوان
تورانی کشته شد. اما از آنجا که ایرانیان دوست نداشتند بپذیرند که جهان‌پهلوان آنها در
میدان نبرد آن هم به دست پهلوانی ترک‌بی‌نام و آوازه کشته شده، در ابتدا کوشیدند که
با ایجاد رابطه پدر و فرزندی، شکست رستم را از فردی از خانواده و تبار خود او
نسبت دهند و در ادامه از این هم پیش‌تر رفتند و جای غالب و مغلوب را با طرح این
«نیرنگ» عوض کردند زیرا نسبت نیرنگ‌سازی به پهلوان خویش را پسندیده‌تر از
شکست و مرگ او یافتند. (رستگار فسایی ۱۳۶۹: ۵۲۵)

منابع

- احمدی، بابک. ۱۳۷۸. *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز.
- اسکولز، رابرت و همکاران. ۱۳۸۳. *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگه.
- اعتماد مقدم، علیقلی. ۱۳۵۵. *آیین‌ها و رسم‌های ایرانیان باستان بر بنیاد شاهنامه فردوسی*. تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- افشاری، مهرا. ۱۳۷۸. *برزنامه* (چاپ شده در دانشنامه جهان اسلام). زیر نظر غلامعلی حداد عادل. ج ۱. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- _____ . ۱۳۸۶. *جهانگیرنامه* (چاپ شده در دانشنامه جهان اسلام). زیر نظر غلامعلی حداد عادل. ج ۱. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- امیدسالار، محمود. ۱۳۸۱. *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- ایگلتون، تری. ۱۳۸۳. *نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.

س ۵- ش ۱۵ - تابستان ۸۸ ————— چرا پهلوان‌نامه‌های پس از شاهنامه مطرح نشده‌اند؟ / ۸۱
پاتر، آنتونی مورای. ۱۳۸۴. *نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان*. ترجمه محمود کمالی. تهران:
ایدون.

پارکر، جان. ۱۳۸۳. *ساختاریندی*. ترجمه امیرعباس سعیدی پور. تهران: آشیان.

پانوف، میشل؛ پرن، میشل. ۱۳۸۲. *فرهنگ مردم‌شناسی*. ترجمه اصغر عسکری خانقاه.
تهران: سمت.

پراپ، ولادیمیریاکولویچ. ۱۳۶۸. *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*. ترجمه فریدون بدره‌ای.
تهران: توس.

حمیدیان، سعید. ۱۳۷۲. *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: مرکز.

خالقی مطلق، جلال. ۱۳۷۲. «یکی داستان است پر آب چشم». *گل رنجهای کهن*. به
کوشش علی دهباشی. تهران: مرکز.

دلاشوا، لوفلر. ۱۳۸۴. *زبان رمزی قصه‌های پری‌وار*. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.

راوندی، مرتضی. ۱۳۵۶. *تاریخ اجتماعی ایران*. ج ۶. تهران: امیرکبیر.

رزمجو، حسین. ۱۳۸۱. *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. ج ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی
و مطالعات فرهنگی.

رستگار فسایی، منصور. ۱۳۶۹. «روایتی دیگر در مرگ رستم». بیست و یک گفتار درباره
شاهنامه و فردوسی. شیراز: نوید شیراز.

روح‌الامینی، محمود. ۱۳۷۷. *نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی*. تهران: آگه.

ستاری، جلال. ۱۳۷۳. *سیمای زن در فرهنگ ایران*. تهران: مرکز.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۴. *حماسه سرایی در ایران*. تهران: فردوس.

عطاءبن‌یعقوب ناکوک. ۱۳۸۴. *حماسه «برزنامه»*. به تصحیح احمد محمدی. همدان:
دانشگاه بوعلی‌سینا.

فروید، زیگموند. ۱۳۴۹. *توتم و تابو*. ترجمه محمدعلی خنجی. تهران: طهوری.

فریزر، جیمزجرج. ۱۳۸۳. *شاخه زرین*. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگه.

فردوسی. ۱۳۸۶. *شاهنامه*. دفتر سوم. به تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز
دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- ۸۲ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ احمد خاتمی - علی جهانشاهی‌افشار
کریستن سن، آرتور امانوئل. ۱۳۶۷. *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه غلامرضا رشید
یاسمی. تهران: امیرکبیر.
- مادح هراتی، ابوالقاسم. ۱۳۸۰. *جهانگیرنامه*. به کوشش سیدضیاءالدین سجادی. تهران:
دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل.
- _____ . ۱۳۲۵. *جهانگیرنامه*. به کوشش اردشیر بنشاهی. بمبئی: چاپخانه
سلطانی.
- مارتین، والاس. ۱۳۸۶. *نظریه‌های روایت*. ترجمه محمد شهباز. تهران: هرمس.
- مزدایور، کتایون. ۱۳۸۳. *داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره*. تهران: اساطیر،
مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- _____ . ۱۳۵۴. «نشان‌های زن‌سروری در ایران باستان». *مجله فرهنگ و زندگی*.
ش ۱۹-۲۰.
- مختاری، محمد. ۱۳۷۹. *حماسه در رمز و راز ملی*. تهران: توس.
- مینوی، مجتبی. ۱۳۶۹. *داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی*. به کوشش مهدی قریب
و مهدی مدائنی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- وهمن، فریدون. ۱۳۴۷. «رستم و سهراب». *مجله سخن*. دوره ۱۸. ش ۲۰۳.